تربيت قرآني و ارضاي متعادل اميال دروني با هدف وحدت بين قلبها

تربيت قرآني و ارضاي متعادل اميال دروني با هدف وحدت بين قلبها

محمد علي تسخيري

مشاور رهبر انقلاب اسلامي در جهان اسلام

و رئيس شوراي عالي مجمع جهاني تقريب بين مذاهب اسلامي

به نام خدا و سلام بر محمد و آل محمد(ص) و ياران پاكش.

در زمينه اين موضوع ابعاد وسيعي در مقابل خود داريم كه سعي مي‌كنيم برخي از نكات آن را به صورت خلاصه ذكر كنم.

نكته اول: اسلام و تربيت شخصي انسان:

عاطفه جزء مهمي از شخصيت انسان است و از مهمترين ويژگيهاي اسلامي است كه براي رسيدن به نتيجه مطلوب نياز به توجه و قانونمند شدن دارد. اگر بخواهيم شخيصت انساني و ابعاد آن را تحليل كنيم به اين سخن امام علي(ع) ميرسيم كه در توصيف هماهنگي بين اجزاي شخصيت انسان از عقل، تفكر، عاطفه،

احساس و رفتار نام ميبرد. و ميفرمايد: «عقل‌ها پيشوايان انديشه‌ها هستند، و انديشه‌ها پيشوايان دل ها، و دل‌ها راهنمايان عواطف و حس هستند، و عواطف و احساس‌ها پيشواي اعضاء مي‌باشند » تا با دقت ريشه‌هاي رفتار آگاهانه انساني را بررسي كند.

اسلام هم با تربيت و پرورش اين اجزا به تربيت انسان مي‌پردازد:

به تربيت عنصرغريزي عقل در انسان مي‌پردازد و به تأمل و تدبر، تعقل، دور انديشي، برهان، رأي و انديشه و امثال آن فرا ميخواند.

براسلوب منطقي، عمليات عقلي تأكيد كرده تا به اين طريق از لطمه زدن به نتايج حاصل از گفتگوي صلح آميز دوري كنند.

ج. عنصر عاطفه را تربيت كرده و آن را با عشق اصيل به بهترين محبوب يعني خداوند متعال سيراب ميكند. جامع همان كمال مطلقي كه نفس مي‌خواهد، است. به همين علت عاطفه را نهايت والايي ناميده ميشود.

د. شريعت رفتار فطري را سازماندهي مي‌كند و نقشه راه خوشبختي را ترسيم مي‌كند.

هـ - اراده قوي و آگاهانه را تربيت مي‌كند كه از هر انگيزه عاطفي ديگري برتر است. اگر مطمئن شود عاطفه در مسير درست حركت مي‌كند يا خير و آزادي آن را در رفتار حفظ كند. از اين آزادي مسؤوليت به وجود مي‌آ ُيد.

ما بر خلاف برخي معتقد نيستيم كه اراده يک عاطفه خروشان است. وگرنه كه ما هم جبري بوديم و جبر امري است كه وجدانا و شرعا مردود است. اما عاطفه نقش موثري بر اراده و رفتار دارد. از اين روست كه اسلام با روشهاي مختلف بر اين مسأله تأكيد ميكند از جمله:

روشهاي توجيحي مستقيم، كه از هواهاي سركش باز مي‌دارد. قرآن كريم در اين باره ميفرمايد:

«أرأيت من اتخذ الهه هواه أفأنت تكون عليه وكيلا»([1])

2- روشهاي غيرمستقيم با به كارگيري امثال و حكم و قصههايي كه انبياء و صالحيني كه بر نفس خود غلبه كردهاند را مورد ستايش قرار ميدهد.

3. ارائه نمونههاي علمي متجسد در نبي اكرم(ص) و اهل بيت(عليهم السلام) و صحابه(رض)

4. دعوت مسلمانان به بالابردن حب ذات به سمت حب خدا و رسول و اهل بيت و يارانش. در اين صورت عواطف در جهتي خوب و منسجم با فكر حركت ميكند و خالق عمل صالح است. فرد را به سوي امت صالح و واحد رهبري ميكند.

اين عمليات تربيتي عواطف بعد از ريشهاي شدن و عميق شدن ايمان به خداوند جامع كل صفات جلال و كمال است كه انسان را به بالا مرتبط ميكند و تصورش از هستي و زندگي را به آن سمت سوق ميدهد كه اين دو بر پايه حق و عدالت و حب و رحمت برپا شدهاند. به اين ترتيب تفكر و عاطفه در اين فضا بزرگ شده و كامل ميشوند.

سيره رسول(ص) و سنت او براي ريشه داركردن اين معاني و ارائه تجسم حسي بهتر، از آن و به

منظور تحقق مفهوم آيه:(وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء علي الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا).([2]) آمده است.

نكته دوم: عشق نعمتي بزرگ و لغزشگاهي خطرناک

استاد متفكر استاد مطهري، بيان ميكند كه ادبيات صوفي قديم از عشق با تعبير اكسير ياد ميكند.

(اكسير به معني گوهري است كه ذوب ميكند و مواد را مخلوط ميكند و در نهايت آنها را تكميل ميكند.) عشق نيز همين صفات را دارد. ميسوزاند. پيوستگي را به وجود ميآورد كه در نهايت منجر به تكامل ميشود. اما وجه شبه در اينجا ويژگي سوم اين اصطلاح است.

عشق واقعي عشقي است كه از قلب، قلب بسازد. وگرنه فرقي با خاک ندارد. عشق است كه زندگي را از حالت رخوت، در خود فرورفتن و تنها بودن به حالتي از: نشاط، سرزندگي، بخشندگي، تبديل ميكند وانرژيهاي دروني را به فعاليت وا ميدارد. و آن را تحريک ميكند تا در مسير زندگي حركت كند. عشق است كه از

انسانها شاعر و هنرمند و نابغه ميسازد. نفس را تكميل ميكند و احساسات را توسعه مي‌دهد و اراده‌ها را قوي مي‌كند تا به سوي بالا حركت كند. هموست كه روح را از ضعف و بيماري شفا ميدهد و از پليديها پاك مي‌كند و به سوي كمال پيش ميبرد.[3]

و اين بدان معني است كه عشق ميل دروني غريزي است كه از محبوب انتظار دارد هماهنگي با فطرت، ارضاي نياز و تبادل محبت را هميشه برايش فراهم كند. نيروي فطري جالبي است كه خداوند آن را در وجود انسان قرار داده است تا او را به سمت كمال به پيش ببرد. اما اين نيرو نياز به تربيت مداوم و يادآوري حقيقت دارد تا از هدف مطلوب منحرف نشود و به يک مرحله سقوط كه زندگي متعالي را به سوي بي قيدي و لا ابالي گري مي‌كشاند تبديل نشود.

عشق يا عاطفه خروشان تأثير زيادي در اراده انساني دارد. اين عشق گاهي به درجه‌اي از كوري مي‌رسد. همين امر برخي از علماي اصول را بر آن داشته است تا در توصيف اراده و ريشه‌هاي آن، اراده را اشتياق مؤكد بنامند كه تحليلي افراطي در تأثيرات عاطفه است. هنگامي كه تأثير بر اراده انساني زياد باشد، از راهنمايي‌هاي عقل، ويژگيهاي آزادي و مقاومت را مي‌گيرد تا به وسيله آن بتواند تأثيرات عاطفه را متعادل كند،كه به دنبال آن حوزه مسئوليت گسترده مي‌شود وگرنه دچار جبر ميشويم و اين امري است كه وجدان آن را نمي‌پذيرد. بله زماني كه فشار به حدي برسد كه اراده را سلب كند بدون شک مسئوليت هم از بين ميرود.

درهر صورت نعمت عشق از بزرگترين نعمتهاي الهي است. عشق انسان را به سوي حقيقت مطلق ميكشاند. و او را از از زندان ذاتي اش بيرون مي‌آورد. تا زماني كه انسان از اين زندان بيرون نيامده است.

نگران، ضعيف، ترسو، بخيل و بيروح است. اما هنگامي كه دوست بدارد به آرامش ميرسد.(و من آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها وجعل بينكم مودة ورحمة). معني فداكاري و ايثار، كرم، عزم و اراده، هماهنگي با ديگري، شادي در زندگي، تهذيب نفس، و بالا بردن آن تا سطح خلاقيت را مي‌داند. اما اگر اين نعمت به سمت نعمت الهي پيش نرود انسان را به سقوط مي‌كشاند.

نكته سوم: نظام تربيتي نياز غرايز و اميال را به طور متعادل برآورده ميسازد.

هماهنگي تام بين انواع هدايت در راه رسيدن انسان به هدفش، از زيباترين چيزهايي است كه در تشكيل شخصيت انسان قابل توجه است. در اينجا تشكيل غرايز انگيزه‌هاي اصلي كار هستند اما عقل و اراده

براي غرايز، قانون وضع مي‌كنند. و وحي، برنامه ريزعقل است كه بر دو خط استوار است:

خط اول:سركوب نكردن غريزه

اسلام برعكس همه مكاتب مادي ديگر همانند ماركسيسيتي كه بعضي از غرايز را سركوب ميكند تأكيد دارد كه همه آنها به نفع انسان است كه در وجودش به وديعه گذاشته شده است. در كل عالم و به خصوص در وجود انسان هيچ چيز اضافي وجود ندارد بنابراين سركوب كردن غرايز كه منجر به بر هم خوردن تعادل حياتي بدن در عملكرد غرايز و از دست رفتن هماهنگي ضروري مسير انسان مي‌شود معنايي ندارد.

خط دوم: تقويت استعدادهاي معنوي و تمركز عشق بر زمينه‌هاي اصيل آن و تهذيب غرايز سركش:

برخي از استعدادهاي دروني اصيل هستند كه نياز به تقويت منظم دارند تا واضح تر در زندگي انسان نمود پيدا كنند و برخي ديگر نياز به تهذيب دارند چرا كه به صورت طبيعي رشد مي‌كنند. براي ملاحظه مهمترين زمينه اين استعدادها و راه حل اسلام براي آن بايد ببينيم اسلام براي رشد و تهذيب چنين استعدادها و پيشبرد آن به سمت وحدت و پيوستگي چه كار كرده است.

اتصال به كمال مطلق و رفتن به سوي او:

اتصال به كمال مطلق، استعداد انساني است كه در طول تاريخ خود را با عبارات مختلف نشان داده است و كاربردها و تصور كمال در آن متفاوت است. مهمترين انحراف در مورد آن همان است كه در نكته اول ذكر شد. تبديل تأثيرات نسبي بر مطلق‌ها از همه جنبه‌ها از جمله پدران، قبيله، طبيعت، مواد، اجرام آسماني، علم و تجربه، حاكم ظالم و امثال آن...است. بزرگترين ضرر اين مطلقهاي وهمي اين است كه قيد و بندي بر روي تفكر انسان ايجاد مي‌كند و مانع پيشرفت تمدن وي ميشوند و او را به سوي گمراهي ميكشد.«هر محدود و نسبي اگر انسان در مرحله‌اي از آن، مطلق بسازد. بر اين اساس در مرحله رشد ذهني جديدي، قيد و بندي مي‌شود در برابر ذهني كه آن را ساخته است، زيرا محدود و نسبي است.»[4]

به اين ترتيب درمان اسلامي آن منحرف كردن ذهن از اين خداوند وهمي محدود كننده است. كه مانع رسيدن انسان به افقها و آمال و آرزوهايش مي‌شود. اما تمركز بروجود مطلق خداوند هيچ گاه محدوديت به وجود نمي‌آورد.

بنابراين خداوند متعال مطلق است و محدوديت ندارد. و با صفات ثبوتي اش همه اسوه‌هاي حسنه براي انسان از جمله ادراک، علم، قدرت، عدل و ثروت را در برمي‌گيرد و اين بدان معني است که راه خداوند حد و مرزي ندارد و رفتن به سوي او حرکت مستمر و بدون توقف را مي‌طلبد.)يا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَي رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ(([5]).

بنابراين تعلق واقعي بايد به خداوند متعال باشد و عشق اصيل بايد بر خداوند متعال متمرکز شود، انتساب به خداوند و ايمان به او معيار عشق باشد تا عشق متعادل و قوي بين خدا و بندگانش برقرار شود.)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَي الْكَافِرِينَ([6]).

)فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ(([7]).

)وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لِّلّهِ([8]).

و اگر بخواهيم که اين عشق واقع بينانه باشد بايد از هر عشقي بالاتر باشد.)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَي الإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّي يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ([9]).

از نبي اکرم(ص) روايت شده است که: «هيچ يک از شما مؤمن نيست مگر اينکه خدا و رسولش در نزد او از چيزهاي ديگر دوست داشتي تر باشند».[10]

همچنين ايشان در يکي از دعاي خود ميفرمايند.« خداوندا به من حب خود و حب کساني که تو را دوست دارند و حب کساني که مرا به حب تو نزديک مي‌کند عطا کن. و حب خود را در نزد من از آب خنک دوست داشتني تر بدار» براي فراهم شدن مقدمات اين حب قرآن کريم نعمتهاي بي شمار خداوند را ياد آور

مي‌شود:)وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا((11)).

هر چه آگاهي انسان از نعمتهاي خداوند بيشتر شود و بداند كه همه اين دنيا بر اساس رحمت واسع الهي بنا شده است. در درونش آتش عواطف آگاهانه به سوي خداوند متعال شعله ور مي‌شود. و همه چيزهاي ديگر در برابر عشق خداوند ذوب مي‌شود. پي مناجات و راز و نياز با خداي خود مي‌رود و در راه تحقق رضاي خداوند همه سختيها را فراموش مي‌كند.

امام علي(ع) مي‌فرمايد:«ما در كنار رسول خدا(ص) بوديم، پدران، فرزندان، برادران و عموهاي خود را از دست داديم. اما همه اينها فقط برا ايمان ما افزود و صبر در برابر سختيها را در ما تقويت و ما را در جنگ بر عليه دشمن شجاعتر كرد».

همچنين در خطبه متقين ميفرمايد:«خداوند در چشمان آنها بزرگ مي‌آيد و هر كس جز خداوند در مقابل چشمانشان كوچك به نظر مي‌رسد. به اين ترتيب عشق به بالاترين حد خود ميرسد. و از سطح حيواني خود بالا ميرود.

امام صادق(ع) به يارنش مي‌گويد: رسول خدا(ص) به اصحابش ميگويد: كدام يک از ريسمانهاي ايمان محكم تر هستند؟ گفتند خدا و رسولش مي‌دانند. يكي از آنها گفت: جهاد. رسول خدا(ص) فرمودند: هر آنچه شما گفتيد محترم است اما محكم ترين ريسمان ايمان، عشق به خداوند متعال و دشمني با دشمنان و دوست داشتن دوست دارن خدا و بيزاري از دشمنان خداست».[12]

شايد عشق به خدا و بغض در برابر دشمنان او از محكم ترين رسيمان ايمان باشند. زيرا در احساس و جوارح نفوذ مي‌كنند و آن را تبديل به عواطف مؤمن، قوي و بازدارنده مي‌كند كه قويترين مراحل ايمان است. خداوند متعال در اين زمينه ميفرمايد:

Pأَمْ لَهُمْ أَيْدٍ لِّنَا مَوَاهَّ اللِرْكِذِلِ مْهُوبُلُقَ عَشْخَتَنَأَ وانُآمَ ينِذَّلِلِنْأَيَمْلَ الْحَقِّ وَلا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ(([13]).

مؤمني كه در پرتو وحي عاطفه متحركي ندارد گاهي ايمان هم ندارد:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ، فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ، وَلا يَحُضُّ عَلَي طَعَامِ الْمِسْكِينِ، فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ، وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ(([14]).

نظامهاي اسلامي مختلف در ايجاد اطمينان مجسم در اين رابطه قوي مشترک هستند. از جمله نظام عبادات که با واجبات و مستحبات، نقش مهمي در اين رابطه دارد و نظام تربيتي و اخلاقي که همه اينها در انعکاس اين رابطه بر عمل انسان تعادل ايجاد ميکنند. بنابراين در نياز داشتن به دين مشترک هستند. و کيفيت تعبير از دينش را به او آموزش ميدهد. بدون اينکه با خطرهاي به وجود آمده در معرض آزمايش قرار گيرد.

به اين صورت است که، حب الهي به بالاترين درجه رشد ميکند...اما گاهي خطر انقلاب اين حب بر هدفش وجود دارد. از مهمترين خطرهايي که ممکن است با آن مواجه شود عبارت است از:

1.رهبانيت و گوشه نشيني و دوري از واقعيت خارجي زندگي

2. مغرور شدن به اين حب و ادعاي کافي بودن جنبه عاطفي در آن

3.نژادپرستي و ناسيوناليسم

همه اين امور منجر به عدم قيام نظام اجتماعي جهان به سوي صلح، از دست رفتن نيروهاي راه انسانيت و از بين رفتن انرژي و روابط اجتماعي آن و از همه مهمتر سيطره بر اهداف بزرگ و از جمله تحقق وحدت واقعي است.

به همين دليل اسلام، مسلمين را به واقعيتي که لازم است حب بر اساس آن شکل گيرد رهنمون ميشود و نمونههايي از الگوهاي واقعي حب الهي را ذکر ميکند. که الگوي مسلمين در اين زمينه رسول اکرم(ص) است. آنجا که ميفرمايد:« لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ(([15]). و به آنها گفته شده پيروان شما ملاک واقعي حب هستند.)قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ(([16]).

آيات ديگري هست که توضيح ميدهد آنهايي که واقعا عشق حقيقي به خدا دارند چه کساني هستند که

خداوند نيز آنها را دوست دارد. و همين آيات تأكيد مي‌كند كه خداوند توبه كنندگان، پاكان، پرهيزگارن، نيكوكاران، صابران، عادلان و كساني كه در اطاعت از خدا و رسولش(ص)، در يک صف همانند ديواري كه اجزايش را با سرب به هم پيوند داده باشند) مي‌جنگند را دوست دارد و متجاوزين، مفسدين، گناهكاران، ظالمان، متكبران، خائنان، اسرافكاران، مسكبران و كساني كه بديها را آشكار مي‌كنند.(جز كسي كه به وي ظلم شده است) را دوست ندارد.

اين دو بيت منتسب به امام صادق(ع) است كه مي‌فرمايد:

خداوند را معصيت مي‌كني اما در ظاهر ادعاي عشق او را داري، به خدا قسم كه اين بدعت در كار توست

اگر در عشق خود به خدا صادق بودي او را اطاعات مي‌كردي، كسي كه عاشق است در برابر محبوبش مطيع است.

گاهي قرآن ادعاي نژاد پرستي در دوست داشتن را نقل مي‌كند كه حب الهي فقط مخصوص انسان است نه غيره و پاسخ كوبنده‌اي به آن مي‌دهد:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ، وَلا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ(([17]).

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَي نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاء وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاء وَلِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ(([18]).

اين آيات آمده است تا تأكيد كند كه در دين به روي همه باز است. و تفاوت افراد فقط در تقوي و دين است. و هيچ تفاوت ديني بين يک طايفه با طايفه ديگر نيست مگر اينكه هدف تربيتي و اجتماعي در پي داشته باشد.

حب رسول(ص) و اهل بيت و صحابه به همراه حب خداوند تعالي است:

اسلام در كنار حب خدا بر حب رسول و ائمه (عليهم السلام)، و صحابه و بقيه مؤمنان تأكيد دارد. و عوامل اين حب را بالا مي‌برد. به طوري كه رسول اكرم(ص) در برابر رسالتش مزي نميخواهد به جز محبت اهل بيت(ع)، كه اين پاداش هم خود به نفع امت است. زيرا حب با رهبري حكيمانه اش امت را استور و محكم مي‌مي كند. روايت ذكر شده در اين زمينه زياد است كه نيازي به ذكر همه آنها نيست.

2. اميال نسبت به غير خدا

چارجوبي كه اين اميال را شكل مي‌كند حب خدا و رضاي اوست. اين چارچوب براي ما ارضاي متعادل اين غرايز و منسجم با هدف را ضمانت مي‌كند. و اين رضايت متعادل اگر هر كدام از اين اميال را مورد بررسي قرار دهيم براي ما به خوبي آشكار ميشود. در اينجا ما برحب ذات تمركز ميكنيم.

حب الذات:

از اين حب به ام الغزائز ياد مي‌شود زيرا انگيزه غرايز ديگر را نيز در بر مي‌گيرد. اما برخي مي‌دعي ميشوند كه اين حب در اين حد نيست. بلكه غرايز اصلي ديگري وجود دارد كه بر اساس حب ذات نيست.

مكتب ماركسيستي تأكيد دارد كه حب ذات از نتايج بورژوا است و ميتوان با برپايي نظام آهنين از سويي و تحريم مالكيت خاص از سوي ديگر آن را سركوب كرد. بنابراين، ديدگاهش نسبت به انسان يک ديدگاه غير واقعي و غير منطقي است.

اين غريزه به شكل طبيعي رشد مي‌كند و اهداف آن در رفتارهاي حيوان قبل از انسان و همچنين در رفتارهاي اوليه انسان ظهور پيدا مي‌كند و اغلب رفتارهاي او حتي آنها كه به نظر متناقض مي‌آيند را نيز در بر مي‌گيرد. بدون شک اين ميل براي بقاي انسان ضروري است تا بتواند انسان را به هدف مطلوبش برساند.

اما گاهي اين غريزه سركش مي‌شود و از حد مطلوب مي‌گذرد و به گونه‌اي مي‌شود كه انسان از نفس خود يک خدا مي‌سازد و بعد از آن هر چيزي كه خارج از محدوده ذاتش باشد را غير طبيعي مي‌داند و برايش

عجيب جلوه مي‌نمايد. از اين روست كه ماديگرايان، الهيون را متهم كردند كه : آنها شيفته خود هستند و هر چه نيرو و امكانات دارند را خارج از ذات خود قرار داده‌اند و و آن را مورد عبادت و ستايش قرار ميدهند. ماديگرايي در نگاه آنان رجوع انسان به نفس خود و انحصار نيروهايش در ذات خود است.

نتيجه اين ادعا الوهيت انسان و نيروهايش است. به طوري كه برخي فلاسفه از ديني صحبت ميكنند كه خداي آن انسان است و معتقدند كه حتي هستي گرايي(اصالت وجود) براي تقدس انسان آمده است. با چشم پوشي از تمامي ضعفي كه اين مكاتب مادي دارند مي‌توانيم بگوييم اينها انسان را در ذات خود محصور كرده‌اند و او را از وجود اكبر جدا كرده‌اند. حتي از حد خود تجاوز كرده و ضعف و توانايي خود را فراموش كرده و با سپردن خود به نفس امنيت خود را از بين برده است.

به همين علت است كه اصالت وجود به شكل طبيعي با نگراني و هذيان و بيهودگي و پليدي و... همسويي دارد. بنابراين همه انحرافات تعبيري واضح از طغيان غريزه حب ذات بر ساير غرايز و خود حقيقت است.

)وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاء فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ(([19]).

)قُلْ أَنَدْعُو مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَي أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَي الْهُدَي ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَي اللّهِ هُوَ الْهُدَي وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ(([20]).

حد و اندازه اين غريزه نيز بحث برانگيز است. گاهي به حدي ارضا مي‌شود كه سركش ميشود. و گاهي آنقدر سركوب ميشود كه راه نجاتي ندارد، كه در هر دو صورت امري است كه با مسير متعادل انسان هماهنگي ندارد. اين ارضا كردن غرايز و اين سركوب كردن در واقع از دو ديدگاه مختلف در زمينه حل مشكلات اجتماعي انسان شكل مي‌گيرد. و اين مشكل شناخت نظام اصلح و سازگاري با آن است.

مهمترين چيزي كه باعث مي‌شود انسان با اين تعارض روبرو شود ترجيح بين منافع شخصي و اجتماعي است كه ناچار است يكي از آنها را سركوب كند تا مركب ديگري به حركت درآيد. در هيمن راستا برخي به سركوبي منافع فردي و فدا كردن آن در راه منافع اجتماعي و برخي ديگر به ترجيح منافع فردي و سركوبي منافع اجتماعي معتقد هستند.

اسلام هر دو ديدگاه را مردود مي‌داند. با اين تعبير كه هردوي آنها در مسير تعالي انسان مشكل ايجاد مي‌كنند و تأكيد مي‌كند كه با گامهاي زير مي‌توان تعارض موجود را به بهترين شكل حل كرد:

اول: حل اين تعارض قبل از هر چيزي با تعيين مركز انسان در هستي شروع ميشود. چند حديث در اين زمينه ذكر شد كه خلاصه آن به اين شكل است: انسان موجودي است كه خداوند كامل مطلق، قادر، عالم و زنده مطلق او را خلق كرده است تا زمين را با حيات اجتماعي خود آباد كند و براي او در اين مسير قانوني قرار داده است.

دوم: با گام اول در فرد مسلمان حب خداوند تعالي رشد مي‌كند، تا به حدي برسد كه در راه خدا خود را فدا مي‌كند.

سوم: بين تقرب به سوي خدا و حيات اجتماعي ارتباط ميدهد تا راه خدا يعني راه رسالت صحيح و تحقق رضاي خداوند در زمين و انتشار تعاليم او بين مردم باشد و در خدمت مؤمنان و رفع بيماريها و كمبودهاي آنها، و اشاعه اخلاق نيكو و تكامل فردي باشد.

)مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ(([21]).

)وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاء وَلَكِن لاَّ تَشْعُرُونَ(([22]).

)إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ(([23]).

)مَّثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاء(([24]).

به اين ترتيب راه خدا را با خدمت به جامعه ارتباط مي‌دهد خدمتي كه خداوند آن را جايز دانسته و به صلاح او مي‌داند.

چهارم: با گام سوم، اسلام تربيت اخلاقي دراز مدتي را با كمك نظام‌هاي متعدد از جمله نظام عبادات،

نظام تربيتي، نظام اخلاقي، نظام خانواده و....شروع مي‌كند. كه همه آنها بر تقويت احساس اجتماعي و تربيت وجدان اخلاقي در انسان تأكيد دارد و سعي دارد روابط عشقي بزرگ را با جامعه مؤمن و جامعه بشردوستانه ارتباط دهد.

پنجم: بعد از اين تلاش مي‌كند انسان را به منابع بزرگي كه بوسيله آنها غريزه حب ذات به جريان مي‌اندازد و نفس او را پرورش ميدهد ياد آور شود. در همين راستا ملاحظه مي‌كنيم كه اسلام از دو عنصر غفلت و تكبر كه دو منفذ بزرگ خودپسندي و حب ذات هستند بر حذر مي‌دارد.

ششم: اما نكته اصلي در حل اين مسأله، ديدگاهي است كه مسأله فردي و اجتماعي را مسأله واحدي مي‌داند. و اين معجزه‌اي است كه همه نظامهاي وضع شده از انجام آن عاجزند. اين ديدگاه تمركز بر اعتقاد به آخرت و ارائه شكلي واضح از آن است كه در اين صورت ذات انساني در هر دو صورت يكي است. انسان از زندگي موقت در اين دنياي كوچك از برخي از لذتها كه به نفع جامعه او و پيشرفت انسانيت در آن جامعه است چشم پوشي كند و اين چشم پوشي از مصالح فردي موجب رضايت كامل نفس و ذات مي‌شود به اين صورت كه وارد بهشت جاويدان شده و از عذاب جاويدان آتش رهايي مي‌يابد.

)مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ(([25]).

آيات قراني شريف و دقيقي است كه به رضايت و ارضاي جاويدان اميال اشاره مي‌كند:

)وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(([26]).

)وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ(([27]).

)لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ(([28]).

وهكذا يتحول العمل الصالح لصالح المجتمع؛ لصالح النفس في الوقت نفسه:

)وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ(([29]).

)وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلأنفُسِكُمْ(([30]).

ويكون المتاع الدنيوي المنحرف ظلماً وبغياً علي النفس:

)أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَي أَنفُسِكُم مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا(([31]).

وهكذا)إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا(([32]).

)كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(([33]).

)وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ(([34]).

)وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم(([35]).

)وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ(([36]).

بنابراين نفس انساني در راه دين خدا و رسول(ص) و أئمه (عليهم السلام)و مؤمنين فروخته مي‌شود تا بهشت به آنها پاداش داده شود:

)إِنَّ اللّهَ اشْتَرَي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ(([37]).

)النَّبِيُّ أَوْلَي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ(([38]).

رسول خدا(ص) مؤمنين را مورد خطاب قرار داده و مي‌گويد:« آيا من از شما نسبت به خودتان سزاوارتر نيستم ؟ گفتند بله همينطور است. فرمودند: پس هر كس من مولاي اويم علي مولاي اوست.

امام علي(ع) در نهج البلاغه ميفرمايند:« نفس شما قيمتي جز بهشت ندارد پس آنرا جز به بهشت نفروشيد»

آيات و احاديث وارد شده در اين زمينه زياد است كه اين راه را تنها راه براي حل اين مشكل اجتماعي

مي دانند. راه اسلام متعادل و فداكاري در راه جامعه و رفتن به سوي تحقق وحدت مطلوب.

غريزه حب، غريزه‌اي است كه به طور طبيعي رشد مي‌كند و نيازي به تربيت ندارد بلكه نياز به تهذيب، توجيه و تعيين مصداقهاي ذات و اندازه آن و آگاهي درست از راه درست ارضاي ذات انساني دارد. و اگر احساس نفس به ذات، معنوي باشد نياز به تربيت عملي صحيح دارد تا ارضاي آن در آن واحد ارضاي اين غريزه نيز باشد.

نكته چهارم: اراده مظهر حب

اراده انساني مظهر اصلي ذات انساني است و قدرت آن بيانگر قدرت ذات انسان است و بالعكس. به اين ترتيب اراده، حركت دروني را تشكيل ميدهد كه از عقل تبعيت مي‌كند. و ارتباط بين آنها ارتباطي قوي است. هرچه عقل قوي تر باشد، اراده هم به همراه آن رشد مي‌كند و به بالا مي‌رود. و بالعكس اگر عقل سقوط كند اراده هم به تدريج سقوط مي‌كند.

ضعف اراده و عدم تقويت آن منجر به ضعف عقل مي‌شود. زماني كه تربيت واقعي باشد، عقل و اراده در تعامل با هم هستند، و يكديگر را ناديده نمي‌شمارند. اما ديد اسلام به خود اراده چگونه است؟

اسلام بين اراده آگاهانه كه عقل به آن توجه دارد و اراده سركش تفاوت قائل مي‌شود. بر نوع اول اراده تأكيد دارد. و به همان ميزاني كه مرگ اراده را مردود مي‌شمارد.اراده نوع دوم را نيز مردود ميشمارد. بنابراين بايد حالات مختلف اراده در انسان و چگونگي درمان انواع مردود آن توسط اسلام را بررسي كنيم.

حالت اول: ضعف اراده:

اين حالت از ديدگاه اسلام، حالتي غيرطبيعي است كه منجر به فقدان يا ضعف شخصيت انساني مي‌شود. و اگر شخصيت انساني از بين برود، انسان امكان اتخاذ شخصيت ديگري همانند شخصيت اسلامي را از دست مي‌دهد زيرا اراده يكي از اركان تقويت كننده شخصيت است.

ركن دوم كه اراده بايد در چارچوب آن كار كند، عقل است و اين دو(عقل و اراده) با هم شخصيت انساني متمايز از حيوان را تشكيل مي‌دهند.

برخي از انواع تقليد در عقيده نيز از همين طريق به وجود مي‌آيد. به طوري كه انسان نميتواند، توجيه و انگيزه‌اي از واقعيت داشته باشد و به تبع آن عقيده‌اي صحيح برگزيند. به همين خاطر به عقايد از قبل آماده روي مي‌آورد. در اغلب اوقات اين عقايد آماده، موروثي و از قبيله، يا محيط است و فرد بوسيله آن برخي از نيازهاي نفسي خود را برآورده ميسازد. و اگر احساس كند كه شرايطي كه در آن زندگي مي‌كند نياز به تغيير دارد به خاطر اركان شخيصيتي شكل گرفته در وي قادر به تغيير آن نيست.

در اين صورت مسير انسانيت عناصر قوت خود را از دست مي‌دهد و به جاي اينكه با ذات خود كه به سوي كمال پيش ميرود صادق باشد به همان چيزهاي كه دارد اكتفا مي‌كند.

بنابراين ضعف اراده علاوه بر آنچه گذشت، منجر به نوسان در رفتار و بي توجهي به هدف مطلوب است.

روشن است كه تعهد به مقررات و قوانيني كه انسان به آن اطمينان دارد امري است كه براي تشكيل جامعه صالح لازم است.

نتيجه ضعف اراده، طغيان بزرگي بر عليه غرايز است كه در اين صورت هرج و مرج و عدم توازن و لجام گسيختگي در نفس سركش صورت مي‌گيرد.

امام علي(ع) ميفرمايند: از دو چيز بر شما ميترسم پيروي از هوي و هوس و طولاني بودن آرزوها.

به همين علت است كه دشمن امت تأكيد شديد بر نابودي اراده جوانان دارد و آنها را از روشهاي مختلف

از جمله سيمنا، تلوزيون، مجلات پورنوگرافي و ديگر وسايلي كه صهيونيست ونظام سرمايه داري در كشور ما و ديگر كشورها راه اندازي كرده است ... به سوي لا ابالي گري و پيروي از غرايز شهواني و بدون هيچ مانع بازدارنده روحي مي‌كشاند.

مهمترين نتيجه اين ضعف ارادي، ضعف عقل و تفكر است كه انسان به سوي آن كشيده ميشود. زيرا عقل كار مي‌كند و كار مي‌كند تا زماني كه ببنيد نتايجش در اراده و رفتار انسان منعكس شده است. يعني در حقيقت عقل خودش را در اراده و رفتار انسان كه از او تبعيت مي‌كنند نشان ميدهد. اما هرگاه گوش شنوايي و همت عالي براي هدف خود پيدا نكند در حالتي از خمود و رخوت به سر ميبرد كه در اين صورت منجر به خسارت پي در پي مي‌شود.

در حقيقت آنچه از تزلزل شخصيت و عدم قدرت بر تغيير، نوسان در رفتار، لا ابالي گري، طغيان شهوت و رخوت عقلي ذكر كرديم، بيماريهاي فردي و اجتماعي است كه اگر جامعه به آن مبتلا شود، وجود متمدن و متعالي خود را ازدست مي‌دهد. هر چند بتواند بخشي از وجود تكنيكي پيشرفته خود را حفظ كند، اما سخت خواهد بود كه در چنين جامعه‌اي فرد به شكل طبيعي رشد كرده و او را به حالت عقلي خلاق برگرداند.

درمان اسلام براي اين حالت از جامعه:

روشهاي درماني اسلام براي اين حالت متفاوت است. اما همه روشها در توسعه دو طرف (عقل و اراده) با هم هم عقيده هستند. دراينجا قسمتهايي از آن را بيان مي‌كنيم.

توصيه‌هاي مستقيم براي رشد عقل و اراده:

توصيه مستقيم دررشد عقل در بسياري از روايت‌ها آمده است كه عقل را مورد ستايش قرار داده و از آن به عنوان نبي باطن تعبير ميشود.عقل را اساس نيكي مي‌دانند كه بوسيله آن خداوند شناخته و عبادت مي‌شود. همچنين آياتي در قرآن آمده است كه به تفكر در خلق آسمان‌ها و نعمتهاي الهي و تدبر در حكمتهاي او فرا مي‌خواند.

پس بنابر مدح و ستايش عقل در اين آيات و روايات و تأكيد بر اين نكته كه انسان به عقلش شناخته مي‌شود. انسان را بر آن ميدارد تا به حالت افراطي كه گاهي عقل به آن دچار ميشود نيز توجه كند. و به او ياد آوري مي‌كند كه عقل انسان هر چند در عمل مطلق باشد اما در نهايت محدود است و نمي‌تواند

همه واقعيت‌ها را درک کند بلکه بايد بسياري از اطلاعات را از وحي بگيرد و به او ياد بدهد که دين خدا با عقل بشر قابل دستيابي نيست.(امام صادق«ع»)

زيرا سرنوشتها و مصلحت‌هاي بشري به دست خداوند است. اين آيات، همچنين بر عنصر عبادت تأکيد مي‌کند.

بنابراين مشاهده ميکنم که تأکيد شده است اراده انسان در برابر شهوتها قوي باشد و شجاعت واقعي

غلبه بر هواي نفس و عدم پيروي از آن است. در هيمن راستا رواياتي وجود دارد که ميگويد انسان با اراده خود به حساب اعمالش رسيدگي کند. در حديثي آمده است:«به حساب خود برسيد قبل از اينکه به حساب شما برسند و ارزش خود را تعيين کنيد قبل از اينکه به ارزش تعيين شود».

امام علي(ع) در توصيف رهرو راه خدا ميفرمايند:« عقلش را زنده ساخته، و شهواتش را ميرانده است، تا آنجا که جسمش به لاغري گرائيده و خشونت و غلظت اخلاقش به لطافت تبديل شده، برقي پر نور در وجودش درخشيده و راه هدايت را برايش روشن ساخته، و در طريق الهي او را به راه انداخته،ه مواره در مسير تکامل‌لاز بابي به باب ديگر منتقل شده تا به باب سلامت و سراي زندگي جاوداني راه يافته،و در قرار امن‌و راحت، با آرامش و اعتماد قرار گرفته است.(اينها همه به خاطر) آن است که عقل وقلبش را به کار وا داشته و پروردگارش را راضي ساخته است.»[39]

از جمله قصه‌هاي قرآن ميتوانيم به قصه طالوت و لشکرياتش اشاره کنيم:

أَلَمْ تَرَ إِلَي الْمَلإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَي إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوَاْ أَنَّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ

إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَي وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ، فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ قَالُواْ لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُو اللّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ، وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُواْ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاء وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ(([40]) .

آيا به [سرگذشت] آن سردمداران بني اسرائيل پس از [پيامبرشان]موسي ننگريستي؟ آنگاه كه به پيامبري كه براي [هدايت] آنان [آمده]بود، گفتند: «فرمانروايي [پراقتدار] براي ما برانگيز تا [به فرماندهي او] در راه خدا كارزار كنيم!» [پيامبرشان] گفت: «اگر كارزار برايتان مقرّر شود، آيا احتمال دارد [چنانكه من شما را مي‌شناسم، از دشمن بترسيد و] پيكار نكنيد؟» گفتند: «مگر ما را چه شده است كه با اينكه از [شهر و]ديارمان و [از كنار] فرزندانمان رانده شده ايم، [بازهم] در راه خدا [و نجات خويشتن] نبرد نكنيم؟» امّا آنگاه كه جهاد بر آنان واجب شد، جز [گروه] ناچيزي از آنان، [همگي] روي برتافتند؛ [و دربرابر بيداد و تجاوز، قامت برنيفراشتند]. و خدا بيدادگران را مي‌شناسد.

و پيامبرشان به آنان گفت: «خداوند طالوت را به فرمانروايي شما برانگيخته است [؛ اينك آماده كارزار باشيد].» [امّا آنان بهانه آوردند و]گفتند: «چگونه او [مي تواند] بر ما فرمانروايي كند درحاليكه ما از او به فرمانروايي زيبنده تريم و دارايي گسترده‌اي نيز به او داده نشده است؟!» [پيامبرشان] گفت: «خدا او را بر شما برتري داده، و ازنظر گستردگي در [بينش و] دانش و [نيروي] جسمي فزوني بخشيده است؛ و خدا فرمانروايي [بر بندگان] خود را [براساس حكمت و سنّت آزمون] به هركه بخواهد، مي‌دهد؛ و خداوند گشايشگر و دانا است.

و پيامبرشان به آنان گفت: «نشانه فرمانروايي [بحقِ] او اين است كه آن صندوق چوبين كه در آن [مايه] آرامش خاطري ازسوي پروردگارتان و بازمانده‌اي از آنچه خاندان موسي و خاندان هارون [در آن] برجاي نهاده‌اند - درحاليكه فرشتگان آن را حمل مي‌كنند - به سوي شما خواهد آمد. بيقين در اين [بازآمدنِ صندوق عهد،] اگر [براستي] ايمان داشته باشيد، براي شما نشانه‌اي است.

پس آنگاه كه طالوت سپاهيان را [بحركت درآورد] وبيرون برد، [به آنان] گفت: «خدا شما را به وسيله رودخانه‌اي خواهد آزمود؛ [پس بهوش باشيد كه] هركه از آن بنوشد، از من نيست و هركه از آن نچشد، از [پيروان] من است، مگر كسي كه به دست خويش كفي برگيرد [و بنوشد].» پس [هنگامي كه به آن نهر رسيدند]، جز اندكي از آنان، [همگي كفي از آب يا فراتر] از آن نوشيدند؛ و آنگاه كه او و كساني كه به همراه وي ايمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند، [آنان كه هشدار او را ناديده گرفته و بيش از يك كف از آن آب نوشيده بودند،] گفتند: «امروز ما دربرابر جالوت و سپاهيانش توان رويارويي نداريم.» [امّا]كساني كه به ديدار خدا يقين داشتند، گفتند: «چه بسا گروهي اندك كه به خواست خدا بر گروهي بسيار پيروز شده است؛ و خدا با شكيبايان است.

و هنگامي كه براي [پيكار با] جالوت و سپاهيانش، به ميدان آمدند، گفتند: «پروردگارا! بر [دلهاي] ما شكيبايي [بسياري] فرو ريز و گامهايمان را استواري بخش و ما را بر گروه كفرگرايان پيروز ساز.

پس، به خواست خدا آنان را شكست دادند؛ و داوود جالوت را ازپا درآورد و خدا [به پاس ايمان و كار او،] فرمانروايي و فرزانگي به وي ارزاني داشت و از آنچه مي‌خواست، به او آموخت؛ و اگر خدا [شرارت] برخي از مردم را به كمك برخي [ديگر] دفع نمي كرد، بي گمان زمين [و زمان] تباه مي‌شد؛ ولي خدا بر جهانيان داراي فزونبخشي [بسياري] است).

همچنين قصه زخمياني كه نبي اكرم(ص) بعد از جنگ احد آنان را براي تعقيب مشركين فرستاد، و قصه آدم(ع) و يونس (ع).

2- آگاهي از هدف و واجب جايگاه و ...

آگاهي از هدف از اسلوبهاي بسيار مهم است. بسياري از مردم را ميبينيم كه در حالت تأسف بار و نفرت انگيزي به سر ميبرند و نفسشان درهمان حالت اسفناک به آنها مي‌گويد: حركت كنيد، قيام كنيد و وضع را تغيير دهيد.

زماني كه ضعف اراده به كسي روي مي‌آورد اسلام جايگاه بلند انسان به عنوان جانشين خدا در زمين را به او ياد آور مي‌شود همچنين قرار دادن انسان از طرف خداوند براي آباداني زمين و موجودي كه مخلوقات ديگر مسخر او هستند، و داشتن قدرت اراده و تعقل كه او را از ديگر موجودات متمايز مي‌كند به ياد انسان مي‌اندازد. افتخار خداوند به او در برابر فرشتگان(در صورتي كه به راه راست برود) از ديگر يادآوريهاي اسلام به انسان در زماني است كه دچار ضعف اراده شده است.

آگاهي اسلامي بر تفاوتهاي بين دو زندگي نيز تأكيد دارد: زندگي با تسليم شدن در برابر شهوتها و زندگي سيطره بر شهوتها.

زندگي اول در منطق صحيح جايگاهي ندارد ... زماني كه انسان به طرف اين امور برود بدون شک از سطح پايين هم پايين تر رفته و همت و اراده و نفسش بيمار مي‌شود. چنانكه در اين بيت شاعر آمده است:

اگر نفس انسان آرمانگرا باشد در مسير رسيدن به آرمانهاي خويش جسمش خسته مي‌شود.

3. تربيت اداره آگاهانه از طريق روزه و حج و انجام مستحبات

اگر به برخي از انواع نظامها از جمله نظام عبادات مراجعه كنيم مشاهده ميكنيم كه در اين نظام بهترين نوع تربيت براي اراده انساني موجود است.

مثلا مشاهده مي‌كنيم كه در مورد روزه، كل تمركز بر تربيت اراده آگاهانه انسان است كه در روايات گاهي از آن به صبر ياد مي‌شود. روزه در حقيقت و چنانكه كه در روايات مختلف آمده است: داشتن اراده قوي در برابر اوامر و نواهي خداوند است.

رسول خدا(ص) ميفرمايند: صبر سه نو ع است: صبر در برابر مصيبتها، صبر در برابر عبادتها و صبر در برابر گناه». [41]

روزه هم به معناي صبر در برابر گرسنگي و شهوت و در نهايت تقرب و نزديكي به خداوند و اخلاص داشتن براي اوست.

در مورد حج هم به همين صورت است مشاهده مي‌كنيم كه انجام برخي از كارهايي كه بر زندگي روزمره

تأثير مي‌گذارد براي شخص محرم، حرام است. از او خواسته شده كه به منظور نزديكي و قرب به خداوند در انجام اعمال خود دقيق باشد. به اين ترتيب انسان در حج خود اراده خود را براي قيام به عبادت خداوند و دوري از طاغوت و مبارزه بر عليه مظاهر مختلف آن قدرتمند مي‌بيند. به اين دليل كه هدف حج تحقق هدف همه انبياء است و همه آنها براي همين امر فرستاده شده‌اند.

) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ(([42]).

مي توانيم به اين موارد برخي از مستحبات را اضافه كنيم كه تأثيرات شگرفي در ايجاد عزم و اراده دروني مسلمان دارند و او را به سوي ايجاد يک امت واحد به پيش ميبرد.

همچنن تأثيراتي كه نماز در روح مسلمان ايجاد مي‌كند و دعاهاي مختلف از جمله دعاي: «واستعملني بطاعتك...». توفيق طاعتت را به من مرحمت فرما.

4. ارائه الگوهاي علمي متجسد در رهبران ديني:

و عجيب نيست كه اسلام زماني كه در امور مختلف به اين روش اعتماد مي‌كند نمونه‌هاي حسي عالي نيز از آنها ارائه ميدهد. مسلمان از نظر فكري و عاطفي اسوه‌هاي حسنه را ميستايد و فداكاريهاي و قهرماني‌هاي و پهلوانيهاي آگاهانه پيامبر اكرم(ص) در راه خدا را مي‌بيند كه حتي اگر خورشيد را در دست راست و ماه را در دست چپش قرار دهند دست از دعوت خود به سوي خداوند دست بر نمي‌دارد، همچنين جايگاه پهلوانان صدر اسلام از جمله امام حسن(ع) و امام حسين(ع) را در جنگي كه نتايج جاودان داشت را نظاره ميكند. ارئه جايگاه اين بزرگان، روح و نفس را پر از آگاهي و ثبات در برابر حق و حقيقت مي‌كند.

در حكايت‌هاي قرآن كريم هم قصه‌هاي ثبات و پايداري انبيا و مومنين در راه خدا آمده است....

هنگامي كه مسلمان آيات قرآني را مي‌خواند در درونش حقيقيت تربيت كننده اراده ظهور پيدا مي‌كند:

)وَجَاء مِنْ أَقْصَي الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَي قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ، وَمَا لِي لاَ أَعْبُدُ الَّذِي

فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلاَ يُنقِذُونِ، إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ، إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ(([43]).

)إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(([44]).

)فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا(([45]).

)قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَي قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ(([46]).

اسلام از طريق اين روشها و غيره اين حالت ارادي بيمار گونه را درمان كرده است:

حالت دوم: طغيان اراده:

اين حالت طغيان اراده بر عقل همراه با ضعف عقل است كه حالتي بيمار گونه است و اسلام آن را رد مي‌كند. نتيجه آن تندي و تيزي در همه موقيعيت هاست. كه اين حالت منافي حكمت است و منجر به عدم تعهد ميشود و انسان را مبتلا به بيماري طغيان و سركشي كه بيانگراراده كوركورانه است، مي‌كند و از نتايج آن اعتماد به نفس افراطي است كه خود نابود كننده و فريبنده نفس انسان است و با توكلي كه اسلام از انسان ميخواهد هميشه آن را داشته باشد و همچنين با اين اعتقاد كه - قوت و قدرت هميشه از خداوند است- در تضاد است. اگر اين حالت ادامه يابد، منجر به كبر و غرور مي‌شود كه از بدترين بيماريهاي نفس است. و قرآن تأكيد دارد كه سر گناهان اول و بسياري از ديگر گناهان همان غروري است كه شيطان را با آن امتحان كرد و شيطان سرپيچي كرد.

با بررسي درمان اسلام براي حالت قبل، موضع آن در درمان اين حالت را نيز مي‌توانيم بفهميم. زيرا نفس تربيت اراده، در ضمن آگاهي است. يا به عبارت ديگر نفس تربيت تعقل و تعهد است و در اينجا تأثير زيادي دارد. اسلام در اينجا مي‌خواهد انسان را به ضعف و واقعيت وجودي اش يادآوري كند. تا به اين نكته توجه داشته باشند كه اگر خداوند ياريش نكند نمي‌تواند با نيروي خود بر چيزي مسلط و پيروز شود و اصل انسان را كه ممكن است به فراموشي بسپارد به او ياد آوري ميكند:

)يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَخُلِقَ الإِنسَانُ ضَعِيفًا(([47]).

)اللّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْف قوةٍ(([48]).

)الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا(([49]).

)خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ(([50]).

)قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ اي شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ، كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ(([51]).

)يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي اي صُورَةٍ مَّا شَاء رَكَّبَكَ((([52]).

امام علي(ع) در اين باره ميفرمانيد: «مگر اين همان نطفه و خون نيم بند نيست، كه خداوند او را در تاريكيهاي رحم وغلافهاي تو در تويِ(شكم مادر)آفريد، تا(بصورت)جنين در آمد، سپس كودكيِ شير خوار شد،كم كم بزرگتر گرديد تا نوجوانيِ(خوش منظر)گرديد. و به او فكري حافظو زباني گويا بخشيد،تا درك كند و عبرت گيرد،و از بديها بپرهيزد،تا به حد كمال رسيد وبر پاي خود ايستاد آغاز به تكبر كرد،رو گردانيد،و بي پروا در بيراهه گام نهاد. هوي و هوس را از اعماق وجود خود بيرون ميِكشد و براي بدست آوردنِ خواستههاي دل و لذت بي حساب در دنيا خود را به رنج ميِافكند، هرگز نميِپندارد مصيبتي برايش پيش ميِآيد. پرهيز و خشوعي ندارد، در حال فتنه و فريب به سر ميِبرد و در دل بدبختيها كميِ زندگي كرده».[53]

از جمله ضرب المثلهاي قرآني در مورد ضعف انسان قصه سليمان بن داوود(ع) است. پيامبر قدرتمندي كه بشر نمونه او را به خود نديده است. خداوند باد، پرندگان و جن را مسخر او كرده به طوري كه يكي از آنها ميتواند در چشم بهم زدني تخت ملكه سبأ را جابجا كند.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاء مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، فَلَمَّا

قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَي مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ(([54]).

اين قصه را خداوند در زمينه ناتواني انسان در برابر قدرت الهي ذكر ميكند و كمي قبل از آن مي‌گويد:

)أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَي مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاء إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ(([55]).

امام علي(ع) در زمينه ضعف انسان و عدم جاودانگي وي ميفرمايد:

شما را به تقوا و پرهيزكاري در برابر خدا سفارش مي‌كنم، همان خدائي كه لباسهاي فاخر را به شما پوشانده، و معاش و روزي را به فراواني به شما ارزاني داشته است. اگر راهي به سوي بقاء يا جلوگيري از مرگ وجود داشت حتما «سليمان بن داود» آنرا در اختيار مي‌گرفت چرا كه خداوند حكومت بر جن و انس را همراه نبوت و مقام بلند قرب و منزلت الهي به او عطا كرد. اما آن گاه كه پيمانه روزي او پر شد و مدت زندگيش كامل گشت تيرهاي مرگ از كمان فناء به سوي او پرتاب شد و دار و ديار از او حالي گرديد، خانه‌ها و مسكنهاي او بي صاحب ماندند، و آنها را گروهي ديگر به ارث بردند»

در قران قصه‌هاي بسياري در مورد طغيانگران و جباران آمده است. و اگر انسان ضعف خود و وظيفه خود را به ياد داشته باشد، به راه رست مي‌رود.

روايات زيادي هم وارد شده است كه كبر و طغيان و خود پسندي را مورد ذم قرار مي‌دهد. در اينجا به برخي از اين روايات اشاره مي‌كنيم.

)سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ(([56]).

امام باقر(ع) ميفرمايند:

كبر و بزرگ منشي بالا پوش خداوند است و كسي كه تكبر مي‌ورزد با خداوند درباره آن به كشمكش برمي خيزد. [57]

روايت زير تكبر را نقص بزرگتري برميشمرد، هرچند كه فرد متكبر آن را كمال به حساب مي‌آورد.

امام صادق(ع) ميفرمايند:

هيچكس به خوي ناپسند تكبر مبتلا نمي‌شود مگر به سبب خواري و ذلتي كه در ضمير باطن خود احساس مي‌نمايد.[58]

علماي اخلاق، اين ويژگي را تحليل كرده‌اند و جوانب مختلف آن و راه‌هاي درمان آن، را مورد بررسي قرار داده‌اند كه بايد به تحقيقات آنها رجوع شود. از جمله مثالهاي قرآني براي اراده سركش به پسر نوح و كساني كه مي‌گفتند: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(([59]). ملاحظه مي‌كنيم.

)سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ(([60]).

از جوانب درمان اين حالت: تقويت روح توكل به خدا در انسان و يادآوري اراده خدا كه حاكم بر هر چيز است و همچنين ياد آوري اين نكته كه پيروزي از جانب خداست، مي‌باشد.

)وَمَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِندِ اللّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ(([61]).

)وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَي اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ(([62]).

امير المؤمنين(ع) به فرزندش محمد نصيحتهاي در مورد جنگ مي‌كند و در پايان آن مي‌فرمايد:

«اگر كوه‌ها از جاي كنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان‌ها را برهم به فشار، كاسه سرت را به خدا عاريت ده، پاي بر زمين ميخكوب كن، به صفوف پاياني لشكر دشمن بنگر، از فراواني دشمن چشم بپوش، و بدان كه پيروزي از سوي خداي سبحان است»

آنچه ذكر كرديم برخي از راههاي درمان مثبت براي اين دو حالت بيمار گونه بود اما درمان ترساندن از عذاب دنيا و آخرت نقش اصلي را در جلوگيري از افراط و تنبلي و بيكاري است.

حالت دوم: حالت اراده آگاهانه:

حالتي است كه به گواه وجدان، با واقعيت انساني هماهنگ است و اسلام آن را قبول دارد. در ارضاي اميال تعادل ايجاد مي‌كند و بين نيروهاي دروني و اهداف هماهنگي دارد و به آنها زمينه علمي صحيح را عطا مي‌كند و به سوي وحدت در شخصيت فردي و از طرف ديگر وحدت اسلامي فرا مي‌خواند.

در پايان همه مسئولين تربيتي را به احياي نگاه اسلامي به انسان و روشهايي تحقق تعادل در شخصيت او، انفجار انرژي و تواناييهايش و تضمين آن در راه تحقق هدفش از خلقت فرامي خوانيم تا انساني كامل، عابد، و جامعه‌اي كامل و و واحد و مطلوب محقق شود.

بدون اين كار عمليات تربيتي در تحقق اهداف مورد نظر با شكست مواجه مي‌شود.

(يا ايها الذين آمنوا استجيبوا وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم). ([63])

[1]- الفرقان: 43.

[2]- سورة البقرة آية 143.

[3]. عوامل الجذب والدفع في شخصية الامام للشهيد المطهري ص 46 (بتلخيص).

[4]. الفتاوي الواضحة: نظام العبادات، ص 708، ط 7.

[5] - الانشقاق/ 6.

[6] - المائدة/ 54.

[7] - التوبة/ 108.

[8] - البقرة/ 165.

[9] - التوبة/ 23 - 24.

[10]. الاخلاق، عبدا شبر، ص 284 – 286، منشورات بصيرتي، قم - ايران.

[11] - ابراهيم/ 34.

[12]. اصول الكافي، ج 2، ص 126.

[13] - الحديد/ 16.

[14] - الماعون/ 1 - 7.

[15] - احزاب/ 21.

[16] - آل عمران/ 31.

[17] - الجمعه / 6 – 7 .

[18] - المائدة/ 18.

[19] - الحج/ 31.

[20] - الانعام/ 71.

[21] - البقرة/ 245.

[22] - البقرة/ 154.

[23] - البقرة/ 218.

[24] - البقرة/ 261.

[25] - التوبة/ 120 - 121.

[26] - الزخرف/ 71.

[27] - فصلت/ 31.

[28] - الانبياء/ 102.

[29] - البقرة/ 110.

[30] - البقرة/ 272.

[31] - يونس/ 23.

[32] - الاسراء/ 7.

[33] - البقرة/ 57.

[34] - آل عمران/ 178.

[35] - الاعراف/ 9.

[36] - التوبة/ 42.

[37] - التوبة/ 111.

[38] - الاحزاب/ 6.

[39]. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص 337.

[40] - البقرة/ 246 - 251.

[41]. اصول الكافي، الكليني، ج 2، ص 91.

[42] - النحل/ 36.

[43] - يس/ 20 - 25.

[44] - التحريم/ 11.

[45] - طه/ 72.

[46] - الصافات/ 102.

[47] - النساء/ 28.

[48] - الروم/ 54.

[49] - الانفال/ 66.

[50] - النحل/ 4.

[51] - عبس/ 17 - 23.

[52] - الانفطار/ 6 - 8.

[53]. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص 112 - 113.

[54] - سبأ/ 34.

[55] - سبأ/ 9.

[56] - الاعراف/ 146.

[57]. الاخلاق، شبر، ص 170، منشورات بصيرتي.

[58]. المصدر السابق، ص 171.

[59] - الانفال/ 32.

[60] - المعارج، 1 - 2.

[61] - آل عمران/ 126.

[62] - الطلاق/ 3.

[63] - الانفال: 24.